

سلام کودکانه

کبوتر زخمی

بابا امروز یک کبوتر به خانه آورد. من و داداش پویا جلورفتیم و دیدیم که بال کبوتر زخمی شده است. بابا گفت: «این کبوتر چند روزی مهمون ماست تا حالش خوب بشه.» ما خیلی خوشحال شدیم و تصمیم گرفتیم از کبوتر زخمی خوب مراقبت و مواظبت کنیم تا زودتر حالش خوب شود و بتواند دوباره پرواز کند و پیش دوستانش برگردد.

ارسال نقاشی، قصه، خاطره، عکس و ...

📠 ۷۰۰۰۹۹۹ 📞 ۰۹۳۵۴۳۹۴۵۷۶



معرفی شغل

نانوا

من اگر نانوا بودم، باید هر روز صبح خیلی زود به نانوائی می‌رفتم و با خمیر مخصوص، نان می‌پختم. برای این که نانوا باشم باید یاد بگیرم چه جوری نان‌های مختلفی مثل سنگک یا لواش بپزم یا چطور ی آردها را الک کنم. نانوا باید ساعت‌های زیادی پای تنور داغ و در گرما بایستد اما وقتی نان تازه را به دست مشتری می‌دهد، خستگی‌اش درمی‌رود. وسایلی که برای نانوائی لازم دارم تنور، میزکار، ترازو، شن‌کش، کاردک، دستگاه خمیر و چنگک است. نانواها وقتی صبح به محل کارشان می‌روند مغازه را تمیز می‌کنند، پاروها را می‌شویند، خمیر نان درست می‌کنند و نان می‌پزند. من اگر نانوا بودم، باید بهداشت را رعایت می‌کردم و لباس مخصوص نانواها را می‌پوشیدم.

مرجان ساعدی

تصویر سازی ها : سعید مرادی

فرره

صفحه‌ای برای ۵ تا ۱۰ ساله‌ها

روزهای زوج

«زندگی سلام»

دوستان گلم حروف نام هر حشره کنار تصویرش آمده است. نام هر حشره را بنویسید و بعد تصاویر را رنگ کنید.

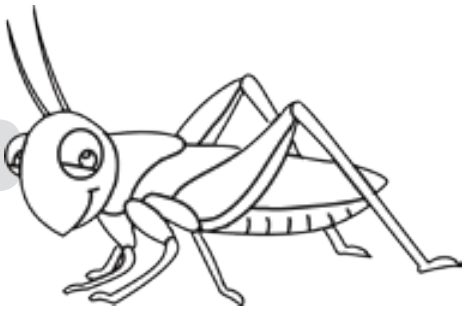
ن ا س ک ق ج



ر ن ا ه پ و



ک ی ی ج ج ر



شعر

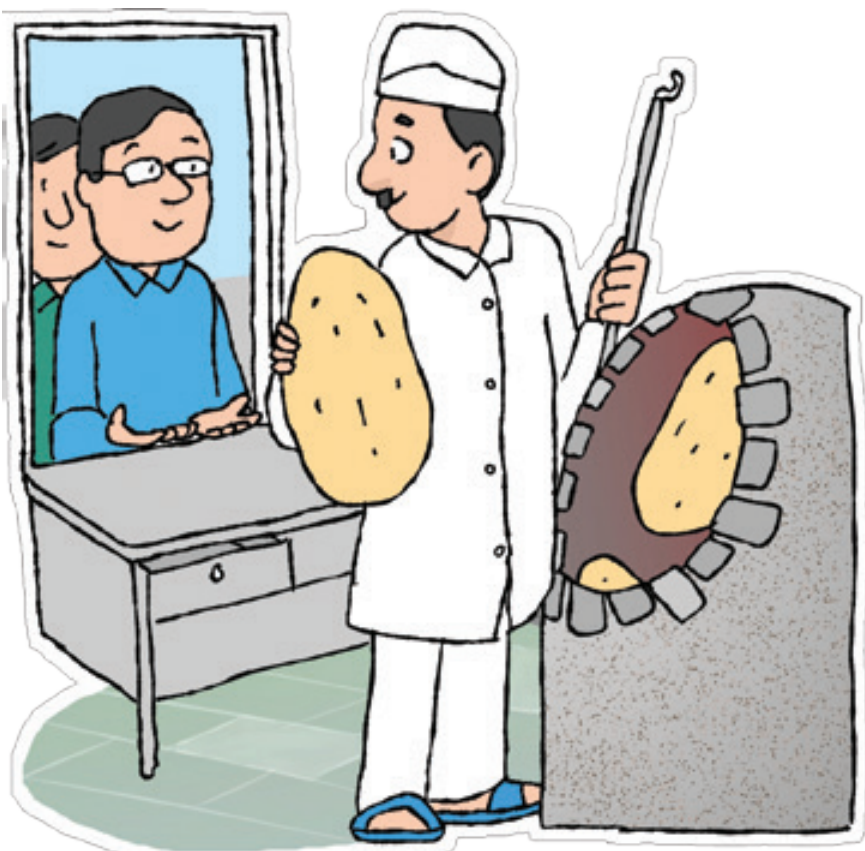
نانوائی محله

نونوائی محله
مال دایی امیره
نونایی که می‌پزه
نه سوخته، نه خمیره

پای تنور می‌پزه
نونای داغ و تازه
باز صف مشتریاش
طولانی و درازه

مذاره بایه لیخند
تو دست مشتری، نون
مشتری میگه: به‌به
چه نون خوبی، ممنون

شاعر: عفت زینلی



این من هستم

قهرمان هوش و شطرنج

من شادیسما موحد هستم. شش ساله و پیش‌دستانی ۲ می‌رم. تو پیش‌دستانی من با دوستانم بازی می‌کنم، نقاشی می‌کشم و البته کلی چیز جدید یاد می‌گیرم.

من کتاب خیلی دوست دارم. برای همین هم هر هفته از کتابخانه پیش‌دستانی‌ام یک کتاب می‌گیرم و خونه می‌ارم. مامان و بابا برای من کتاب‌ها رو می‌خوانند. به غیر از کتاب داستان، کتاب‌های حل‌کردنی مثل ماز و سودوکو رو هم خیلی دوست دارم. فکر کنم تا حالا این طوری تونستم با بیشتر از ۱۰۰ کتاب آشنا بشم!

دوستان خوبم من شطرنج هم دوست دارم و الان پنج ماهی است که این ورزش رو شروع کردم. تابستون امسال تونستم تو مسابقات استان، نفر دوم بشم.

شطرنج به من کمک می‌کنه تا دقتم بیشتر بشه و بتونم بهتر روی کارهایی که می‌خوام انجام بدم تمرکز کنم. البته امسال من در اولین آزمون هوش ایران هم شرکت کردم و تونستم رتبه یک رو بیارم و عضو انجمن ملی هوش ایران بشم.

من دوست دارم وقتی بزرگ شدم دندان پزشک بشم. البته از همین الان حواسم به دندون‌هام هست و علاوه بر مسواک، سعی می‌کنم خوراکی‌های شیرین کم بخورم و البته چیزهای سفت رو با دندون‌هام نشکنم.



شهر قصه

وقتی مامان نبود

مامان می‌خواست برای خرید به بازار برود، به داداش حامد که از ما بزرگ‌تر بود، گفت: «مراقب داداشات باش.» مامان که رفت حامد اول برای ما کتاب خواند. بعد نقاشی کردیم. من که حوصله‌ام سر رفته بود، گفتم: «چرا یه بازی هیجان‌انگیز نمی‌کنیم؟» ساعد گفت: «چه بازی؟» گفتم: «دزد و پلیس بازی» بعد هر دو به حامد نگاه کردیم. حامد گفت: «باشه، اما هر چی رو به هم ریختیم، باز باید بذاریم سر جاش.» من و ساعد قبول کردیم. حامد دزد شد و من و ساعد پلیس شدیم. دوستان را به صورت هفت تیر درآوردیم و دایم به هم شلیک می‌کردیم. من داد زدم: «حامد من تو رو با تیر زدم. تو مُردی.» حامد گفت: «نخیر. زخمی شدم.» بعد هم سریع رفت روی لحاف و تشک‌هایی

که مامان همیشه گوشه اتاق روی هم می‌گذاشت. من و ساعد به سمت او رفتیم؛ اما هر کاری کردیم دستان به او نمی‌رسید و نمی‌توانستیم بالا برویم. حامد می‌گفت: «دست‌تون به من نمی‌رسه.» فکری به ذهنم رسید. رفتم در گوش ساعد، فکرم را گفتم. حامد پرسید: «چی کار می‌خواهین بکنین؟» هنوز حرفش تمام نشده بود، که من و ساعد شروع کردیم از زیر حامد تشک‌ها و لحاف‌ها را کشیدیم. یک دفعه همه تشک‌ها و لحاف‌ها همراه حامد روی ما ریختند. اول ترسیدیم، اما بعد زیر لحاف‌ها و تشک‌ها شروع به خندیدن کردیم. صدای حامد را می‌شنیدیم که با نگرانی ما را صدا می‌زند. وقتی همه تشک‌ها و لحاف‌ها را کنار زد با چشم‌های اشک‌آلود ما را بغل کرد و بوسید. بعد داد زد: «نگفتین له می‌شین فسقلی‌ها؟!» بعد هر سه زدیم زیر خنده.

نویسنده: فرخنده رضایپور

